



NEWS

112  
194

38 3/8  
5/8

2  
18

کتابخانه ملی  
پستال جامع علوم انسانی

# انقلاب در آموزش

## ملاحظات در باب برنامه آموزش دوره‌های

### راهنمایی و دبیرستانی

دکتر رضا داوری

مهم‌نشانند و در توضیح و تفصیل آن مرا یاری کنند.

۱- سال گذشته سردبیر یکی از مجلات آموزش و پرورش با من مصاحبه کرد و چون موقع و مقام را مناسب دیدم، مطالبی درباره برنامه آموزش دوره‌های راهنمایی و دبیرستانی و کتب درسی گفتم. نمی‌دانم این نوشته زودتر چاپ می‌شود یا آن مصاحبه؛ ولی امیدوارم حداقل یکی از آنها منتشر شود. مسئله آموزش نوجوانان و جوانان را باید نوشت، حتی اگر کوچکترین اعتنایی به آن نشود (و البته دلیلی ندارد که به آن اعتنا نکنند. من در اخلاق و روحیات وزیر آموزش و پرورش این درک و شجاعت را می‌بینم که به آنچه پیشنهاد می‌کنم توجه کند و اگر آن را موجه و درست یافت درصدد اقدام و اصلاح برآید).

مسئولان و متصدیان آموزش و پرورش گرفتار مسائلی مانند کمبود معلم و بودجه و نداشتن جا و ساختمان و وسایل و افزایش روزافزون تعداد نوآموز و دانش‌آموز و امثال اینها هستند، اما مشکل بزرگتر این است که ما برای مسائل بزرگ و کوچک راه‌حلهای آسان می‌جوییم. در بسیاری از موارد قبل از آنکه مسئله را درست طرح کرده باشیم برای آن جواب حاضر و آماده داریم و به این جهت خود را محتاج بحث و فحص نمی‌دانیم و بدتر از همه اینها اینکه می‌پنداریم، می‌توان مسائل پیچیده و معضلات اجتماعی و فرهنگی را با اتخاذ تصمیمات اداری و به مدد آئین‌نامه و مقررات حل کرد.

اخیراً در مجله سروش ترجمه مصاحبه با یکی از صاحب‌نظران فرانسوی (لوک فری) منتشر شده است. من با خواندن آن مصاحبه بر تردیدی که در نوشتن یا ننوشتن این یادداشت داشتم غلبه کردم. با اینکه اروپای غربی در امر آموزش حداقل بعضی از مشکلات کنونی ما را پشت

اگر از ما بپرسند که در کشور باید چه کارهای مهم و اساسی صورت گیرد چه پاسخ می‌دهیم؟ شاید بگوییم توژم را باید مهار کنند، مدرسه و دانشگاه و راه و راه‌آهن بسازند و به علم و پژوهش بیشتر اهمیت بدهند و در توسعه کشاورزی و صنعت بکوشند و ...

اینها و کارهای دیگر مهم است و باید بشود اما کارهای اساسی‌تری هم هست و تا این کارها انجام نشود هیچ کار دیگری چنانکه باید به موفقیت نمی‌رسد. از میان این مسائل اساسی‌تر، دو مسئله ظاهرتر و فوری‌تر است و عجیب که کمتر به آنها توجه می‌شود یا توجهی که باید بشود نمی‌شود. این دو مسئله عبارت است از آموزش عمومی (به خصوص در دوره راهنمایی و دبیرستانی) و نظام و ترتیبات اداری. مشکل است که یکی از این دو را مقدم و مهم‌تر از دیگری بدانیم و شاید این دو از راهی که به چشم ظاهر نمی‌آید، به هم مربوط باشند و حل یکی در گروی حل دیگری باشد (و درست بگوییم این مسائل در شرایطی پدید آمده است که تا به آن شرایط تدبیر پیدا نکنیم از عهده حل مسائل هم بر نمی‌آیم. ولی تا ظاهر مسئله روشن نشود به شرایط آن نمی‌توان پی برد). ولی در اینجا دو مسئله را با هم نمی‌توان مطرح کرد. من از مسئله آموزش آغاز می‌کنم که چهل و چند سال به آن اشتغال داشته‌ام و بیشتر در باب آن مطالعه و تأمل کرده‌ام، ولی آنچه می‌نویسم یک مقاله نیست. من نمی‌نویسم که اظهارنظری کرده باشم. این نوشته یک تذکر و درخواست جدی است یعنی از اولیاء وزارت آموزش و پرورش می‌خواهم که در آنچه می‌گویم تأمل کنند و از استادان و علمای تعلیم و تربیت توقع دارم که اگر مطاوی این نوشته و پیشنهاد مرا به طور کلی درست یافتند تقایص جزئی را

سرگذاشته است، صاحب‌نظر فرانسوی در این مصاحبه مطالبی گفته است که گویی از زبان ما و در باب مسائل آموزش کشور ما است.

۲- مسئله را چگونه طرح کنیم؟ همه می‌دانند که ما باید مدرسه بسازیم و معلم تربیت کنیم و امکانات آموزشی فراهم آوریم و در فکر اصلاح روشهای آموزشی باشیم و خلاصه همه رسومی را که در آموزش و پرورش جدید مقرر شده است رعایت کنیم و بجا آوریم. علاوه بر اینها ما باید به هدفها و مقاصد آموزش و پرورش بیندیشیم و ببینیم از اول که آموزش و پرورش جدید را اخذ کردیم و مدارس جدید تأسیس کردیم از آن چه می‌طلبیدیم و چه مقصود داشتیم و آیا به مقصود یا مقاصد خود رسیدیم یا نه و آیا امروز هم همان مقاصد را داریم؟ برنامه‌های درسی هرچه باشد با هدف و غرضی که برای تحصیل در مدرسه منظور شده است مناسبت دارد الا اینکه شاید مدرسه همواره ما را به مقصد و مقصودی که داریم نرساند و ما را به راههای دیگر بکشاند یا به هیچ جا نبرد. اما من دریاب هدف و مقصد نظام آموزشی بحث نمی‌کنم ولی توجه به این نکته لازم است که در ابتدای تأسیس مدارس جدید، هدف تربیت کارمند بود و پس از تأسیس دانشسرای عالی و دانشگاه تهران، تعلیم و تربیت کسانی که بتوانند در دانشگاه ادامه تحصیل دهند نیز در آموزش دبیرستانی منظور نظر قرار گرفت و ما اکنون نه کارمند دیپلمه استخدام می‌کنیم و نه می‌توانیم این همه فارغ‌التحصیل دبیرستان را در دانشگاهها و مدارس عالی بپذیریم. در این شرایط هدف دبیرستان دیگر نباید و نمی‌تواند آموزش و پرورش کسانی باشد که می‌خواهند در ادارات دولتی استخدام شوند یا به دانشگاه بروند و به همین جهت وزارت آموزش و پرورش از چند سال پیش تغییرات اساسی در نظام آموزش دبیرستانی داده است. اکنون اگر بپذیریم که غرض و غایت تحصیلات دبیرستانی صرف آمادگی برای ورود به دانشگاه نیست، دفاع از برنامه فعلی دشوار و دشوارتر می‌شود و شاید که این برنامه هیچ مدافعی نداشته باشد؛ ولی مهم این است که چه تحولی در آن باید و می‌توان پدید آورد. در حدود سی سال پیش که نظام و برنامه آموزشی تغییر یافت و دوره‌های پنج ساله ابتدایی و سه ساله راهنمایی و چهار ساله دبیرستان به جای دو دوره شش ساله دبستانی و دبیرستانی مقرر شد، این نکته کم و بیش احساس شده بود که دیگر هدف تحصیلات دبیرستانی تربیت کارمند نیست و برای اینکه داوطلبان ورود به دانشگاه شایستگی تحصیلات و

تعلیمات عالی را داشته باشند باید تغییراتی در برنامه‌های مدارس داده شود. گروههایی نشستند و هدفها و برنامه‌های جدید تدوین کردند، اما هیچ چیز جز صورت ظاهر تغییر نکرد، چنانکه دوره‌هایی که با هدف راهنمایی تحصیلی تأسیس شد فقط اسمش راهنمایی بود و رسم راهنمایی هرگز بجا آورده نشد و اکنون هم نمی‌شود. از همان ابتدای کار پیدا بود که نمی‌توان تغییر اساسی در نظام آموزشی داد زیرا فراهم آوردن شرایط و لوازم و امکانات آن از حیطة قدرت ما بیرون بود (و فضیلت عقلی این است که آدمی بداند در هر وقت و موقع و مقام، چه مقدرات و تواناییهایی دارد و ترتیب مهم و اهم و بی‌اهمیت را در کارهایی که می‌تواند و باید انجام دهد باز شناسد). ولی این وهم که ما با اتخاذ تصمیم، هرکاری را می‌توانیم انجام دهیم و هر مشکلی را می‌گشاییم و بر همه چیز و همه کار توانایییم، وهم شنیرین و دلپذیر و آرام‌بخشی است و شاید کسی بگوید وقتی حل مشکل از حدود طاقت ما خارج است و از عهده ما بر نمی‌آید چه بهتر که آن را نبینیم. اما نکته اینجاست که چون مشکل را نمی‌بینیم، از عهده حل آن هم بر نمی‌آیم، و اگر آن را بشناسیم و درست طرح کنیم شاید به حل آن نیز قادر شویم. اکنون ببینیم در آموزش و پرورش چه می‌توانیم بکنیم و چه باید بکنیم. می‌گویند باید مدرسه بسازیم و بچه‌هایمان را به مدرسه بفرستیم و کاری بکنیم که آنها درس بخوانند و خوب درس بخوانند. این پاسخ درست است اما به فرض اینکه مدرسه ساختن آسان باشد، درس خواندن و خوب درس خواندن و آموخته‌ها را در جای خود قرار دادن و آنها را بجا و درست بکاربردن بسیار دشوار است. مگر نه اینکه اشخاص با استعداد و درسخوان فراوان بوده‌اند و هستند که در قیاس با اقران خود که از دانشگاههای اروپا و آمریکا فارغ‌التحصیل شده‌اند احیاناً مزیتهایی داشته‌اند و دارند، اما چون در مؤسسات و مراکز پژوهشی و علمی و دانشگاهی مشغول می‌شوند از نشاطشان به تدریج کم می‌شود و همت پژوهش در ایشان سستی می‌گیرد. ما اکنون مدارس داریم که دانش‌آموزان بسیار باهوش در آنجا درس می‌خوانند و دانش‌آموزانی هستند که در مسابقات بین‌المللی در رتبه‌های بالا قرار می‌گیرند. اینها قاعدتاً تا چند سال دیگر باید در جامعه دانشمندان و پژوهندگان و اهل علم درآیند. ما از هم اکنون باید مطالعه و پژوهش کنیم که محصولات مدارس تیزهوشان و استعدادهای درخشان چه بوده و فارغ‌التحصیلان آن کجا هستند و چه می‌کنند و وضع

تحصیلی و علمی‌شان چیست. اگر اینها و به طور کلی هوشمندان و درسخوانها که از عهده برنامه آموزشی کنونی برمی‌آیند آینده روشنی نداشته باشند تکلیف اکثریت چه می‌شود؟ ما باید فکر کنیم که چه شرایطی باید فراهم شود که محصلان ما نافعترین و بایسته‌ترین درسها را بخوانند و آنچه را که می‌خوانند خوب فراگیرند و آنچه را که فرا گرفته‌اند با زندگی و شغل و آینده آنان عجین و یگانه شود و درس خواندن از صورت یک امر تشریفاتی و تفضیلتی خارج شود و مردم برای حفظ حیثیت اجتماعی و به حکم شهرت درس نخوانند. همچنین باید ببیندیشیم که چه موانعی در راه ما قرار دارد که دانش‌آموزانمان زحمت بسیار می‌کشند و نتیجه اندک می‌گیرند و چه بسا در معامله درس و مدرسه زیان می‌بینند. پس مسئله این است که ما در مدرسه چه می‌خواهیم و آیا آنچه می‌خواهیم به دست آورده‌ایم و به دست می‌آوریم و اگر به دست نیاورده‌ایم و تردید داریم که در آینده به دست آوریم مشکل و مانع راه چیست. طرح این مسائل بدون آشنایی با وضع درس خواندن در مدارس روشن نمی‌شود.

۳- دانش‌آموزان ما در هر سال در حدود ۱۰ درس می‌خوانند و به طور متوسط روزی شش ساعت در کلاس درس هستند. می‌دانیم که در دانشگاهها به دانشجویان اجازه داده نمی‌شود که بیش از ۲۰ واحد درسی در هر نیمسال بخوانند، یعنی حداکثر هفته‌ای بیست ساعت به کلاس درس می‌روند. آیا هفته‌ای شش ساعت در مدرسه بسر بردن برای دانش‌آموزان دوره راهنمایی و دبیرستان سخت و دشوار نیست؟ در مدارس اروپا و آمریکا و مناطق دیگر هم دانش‌آموزان دبیرستانها هفته‌ای پنج یا شش ساعت درس می‌خوانند اما کارها از این حیث با آنها تفاوت دارد. که در کشور ما دانش‌آموزان تازه وقتی از مدرسه به خانه می‌آیند درس خواندنشان شروع می‌شود؛ یعنی صبح زود به مدرسه رفته‌اند و چون ساعت ۲ یا ۳ بعدازظهر به خانه می‌آیند غذا خورده و نخورده باید درسهای فردا را حاضر کنند. کارگر و کارمند روزی ۶ تا ۸ ساعت کار می‌کنند و گفتیم که دانشجو به طور متوسط روزی سه ساعت به کلاس درس می‌رود اما نوجوان سیزده چهارده ساله باید روزی دوازده - سیزده ساعت به مدرسه برود و درس حاضر کند و تکلیف مدرسه را انجام دهد. نوجوان محصل ما در این شرایط دو راه بیشتر ندارد: یا درس نمی‌خواند و در ابتدای راه شکست را می‌پذیرد و مورد ملامت اطرافیان قرار می‌گیرد و البته ممکن است این شکست در درس خواندن عین شکست در زندگی

نباشد و او بتواند در زندگی راهی پیدا کند که از تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی نمی‌گذرد. راه دیگر این است که دانش‌آموز درس بخواند و تمام هوش و حواس و حافظه و به طور کلی ادراک و ابتکار و ذوق خود را در مدرسه بکار اندازد و بکوشد که انبان ذهن خود را از معلومات متفرقه‌ای که به او می‌آموزند پر کند. ما وقتی می‌گوییم این‌سینا در ۱۷ سالگی چسه چیزها خوانده بود و می‌دانست، دچار اعجاب می‌شویم و نبوغ او را تحسین می‌کنیم، اما متوجه نیستیم که در دوره خود نه فقط ممکن می‌دانیم که همه جوانان ما مثل بوعلی‌سینا باشند بلکه توقع ما همین است. ما برنامه دوره راهنمایی و دبیرستان را طوری تهیه کرده‌ایم که دانش‌آموزان ما در سن ۱۷ یا ۱۸ سالگی باید زبان عربی و یک زبان خارجی و مقدار زیادی تاریخ و جغرافیای جهان و ایران و مباحثی از فقه و معارف دینی و یک دوره منطق و دستور زبان و علم بلاغت و جبر و هندسه و حساب و مثلثات و زمین‌شناسی و زیست‌شناسی و فیزیک و شیمی و تعلیمات اجتماعی را یاد بگیرند. در اینجا از درس هنر و ورزش و کارهای دستی چیزی نگفتیم زیرا حساب این درسها از جهات مختلف جداست و در مدرسه هم به آنها اهمیت داده نمی‌شود؛ ولی آیا دانش‌آموزان درسهای را که مهم و مهمتر شمرده می‌شود یاد می‌گیرند؟ ولی تردیدی نداریم که این درسها یاد گرفته نمی‌شود. دانش‌آموزان ما هزاران صفحه جغرافیا و تاریخ و فیزیک و هندسه می‌خوانند اما بهترین آنان، یعنی قریب به ده درصدی هم که به دانشگاه راه می‌یابند، با نمره بد به دانشگاه می‌روند. آمار کنکور حاکی از آن است که دانشجویانی که در رشته ریاضی و فیزیک درس می‌خوانند، نمره ریاضی کنکورشان بسیار بد بوده است. شاید گفته شود که زیاد بودن حجم درسها عیبی ندارد و یاد نگرفتن دانش‌آموزان هم مهم نیست، هرکس هرقدر بتواند و ظرفیت داشته باشد یاد می‌گیرد. من چنین سخنی شنیده‌ام، اما توجیه دیگری برای برنامه کنونی به نظرم نمی‌رسد و البته این توجیه ضعیف و بلکه بی‌وجه است. دانش‌آموزی که باید تمام وقت خود را صرف کارهای ضروری مدرسه کند، کی به آنچه علاقه دارد می‌پردازد و وقت و ذوق کتاب خواندن را از کجا بیاورد؟ او اصلاً به چه چیزی می‌تواند علاقه پیدا کند. پرداختن (و نه یاد گرفتن) به این همه درس علاوه بر هوش و استعداد و حوصله کافی مستلزم آمادگی و هماهنگی وجودی است و البته امکان دارد که کسانی بتوانند این همه درس را یاد بگیرند اما آنها هم در بهترین

صورت، تنها قسمتهایی از دروسی را که آموخته‌اند در حافظه خود نگاه می‌دارند و با روحی آزرده و ذهنی خسته راهی را که پیش پایشان گشوده می‌شود ادامه می‌دهند. اینها اگر تحصیلات خود را ادامه دهند و دانشمند شوند در صورتی می‌توانند به کارهای مهم علمی پردازند که در محیط و شرایط مناسب و در عالم علم قرار گیرند و در آن عالم بتوانند آثار فشار و لطمه‌ای را که بر ذهن و فکر و روح آنان وارد شده است بزاینده و تدارک کنند.

چنانکه اشاره کردم اگر می‌شد که جوانان ما در ۱۸ سالگی این همه معلومات که در کتابهای درسی (فرض را بر این گذاشته‌ام که کتابهای درسی متضمن مطالب خوب و لازم و درست است و اکنون از کتاب درسی چیزی نمی‌گویم و ذکر آن را به مجال دیگر وامی‌گذارم) گرد آمده است داشته باشند خیلی خوب بود؛ اما این یک وهم و آرزوست و اگر قرار است به آرزوهای خود میدان بدهیم چرا آرزو نکنیم که کودکان هفت هشت ساله مدرسه نرفته دانشمند شوند و ساختن مدرسه و تربیت معلم و ترتیب وسائل و اسباب و لوازم نیز لازم نباشد. اکنون، به خصوص که نظام جدید آموزش متوسطه آغاز شده است، توجه کنیم که به اندازه خواندن و یاد گرفتن بهتر از زیاد خواندن و یاد نگرفتن است. اصلاً مسئله ما یاد گرفتن و یاد نگرفتن نیست؛ اگر حد و اندازه را رعایت کنیم نه فقط فرزندانمان مطالب را یاد می‌گیرند بلکه آماده یاد گرفتن بیشتر می‌شوند. اما اگر اندازه را رعایت نکنیم نه فقط دانش‌آموزانمان چیزی یاد نمی‌گیرند یا کم یاد می‌گیرند بلکه وقتی پنج شش سال به حکم اضطرار کتاب می‌خوانند و آزادی و فرصت مطالعه هیچ کتابی جز کتابهای درسی را ندارند چه بسا که از کتاب خواندن بیزار می‌شوند. بی‌جهت نیست که درس خواندن ما تقریباً منحصر به درس خواندن در مدرسه است و این گمان در ما پدید آمده است که همه چیز را باید در مدرسه آموخت. شاید علاقه و توجهی که وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی به دایر کردن مدرسه و دانشگاه دارند با این قضیه بی‌ارتباط نباشد. مدرسه نباید تمام وقت دانش‌آموز را بگیرد بلکه باید در وجود او آزادی و رغبت به مطالعه پدید آورد. دانش‌آموز نمی‌تواند و نباید همه چیز را در مدرسه بیاموزد. در مدرسه باید درسها و اطلاعات لازم را بیاموزند و اساس و رسم کتاب خواندن و ذوق و پژوهش را بگذارد. اما این کار چگونه ممکن می‌شود؟ شاید هنوز زود باشد که به این پرسش پاسخ بدهیم و معلوم نیست که در عالم بحرانی زده کنونی حل این مسئله آسان باشد. ما

باید با تذکر به وضعی که داریم به پاسخ و راه حل نزدیک شویم.

۴- در مدرسه دو نوع آموزش وجود دارد، یکی آموزشهای عمومی است یعنی مطالبی که همه کس باید کم و بیش از آن اطلاع داشته باشد. دوره این آموزش در کشورهای غربی در حدود ۱۰ سال است. در کشور ما دو دوره پنج ساله و سه ساله ابتدایی و راهنمایی معادل آن دوره ده ساله است، اما متأسفانه دوره راهنمایی صرف لفظ است و جز عده معدودی که به هنرستانها می‌روند غالب دانش‌آموزانی که از مدرسه راهنمایی بیرون می‌آیند اگر بتوانند ادامه تحصیل بدهند به دبیرستان می‌روند. در دبیرستان قاعدتاً باید مرحله دیگری از آموزش آغاز شود و دانش‌آموز معلوماتی کسب کند که مقدمه تحصیلات دانشگاهی باشد. ولی وقتی ۹۰ درصد دانش‌آموزان دبیرستانها به دانشگاه راه پیدا نمی‌کنند، چه ضرورت دارد که به آنان مقدمات تحصیل دانشگاهی آموخته شود. در طرح نظام جدید آموزشی این مشکل را در نظر داشته‌اند ولی اگر شرایط اجرای آن فراهم نیاید اثر آن در حد یک مرحله کنکور برای ورود به دوره پیش‌دانشگاهی محدود می‌شود. مع‌ذلک باید به این برنامه جدید بیندیشیم و سعی کنیم که نقایص آن را برطرف سازیم ولی برای اینکه این امید واهی نباشد باید دوره تحصیلات عمومی اصلاح شود. درسهایی که هم اکنون در دوره راهنمایی و دبیرستانی آموخته می‌شود زیاد و سنگین است و باید مقداری از آنها حذف شود. می‌دانم گفتن این حرف آسان است اما کم کردن دروس دوره راهنمایی و دبیرستانی قدرت و شجاعت می‌خواهد. در توجیه و تکمیل این پیشنهاد که می‌دانم بر بسیاری کسان گران می‌آید و شاید هم مایه تمعّب ایشان شود؛ اما عرض می‌کنم که اولاً یک درس را در پنجاه صفحه خواندن و یاد گرفتن بهتر از این است که پانصد ششصد صفحه کتاب بد عبارت را بخوانند و حتی به اندازه ۲۰ صفحه آن را یاد بگیرند. البته باید فکر کنیم که چرا در مدارس ما شش سال زبان خارجه آموخته می‌شود ولی پس از پایان این شش سال دانش‌آموزان تقریباً هیچ چیز از آن زبان خارجی نمی‌دانند. آنها بیش از هزار صفحه تاریخ و جغرافیا می‌خوانند ولی نمی‌دانند صفویه در چه زمانی و در کجا حکومت می‌کرده است؛ کشورهای همسایه ایران را نمی‌شناسند و اگر از آنان خواسته شود ده بیت شعر فارسی از حفظ بخوانند چه بسا که درمی‌مانند. به اشاره می‌گویم که دانش‌آموز نباید خود را با درس و مدرسه بیگانه بداند. مشکل این است که

مدارس ما از روی گرده مکتب خانه درست شده است و کمتر به مدارس و حوزه‌های علمیه سابق شباهت دارد؛ یعنی دانش‌آموز خود را در آموختن آزاد نمی‌داند و به آنچه می‌آموزد دل نمی‌دهد و به این جهت چیزی را که می‌تواند در دو یا سه ماه در کلاس آزاد یاد بگیرد. در شش سال تحصیل رسمی یاد نمی‌گیرد و باید کاری کرد که درس در زندگی دانش‌آموزان وارد شود و اولین شرط رسیدن به این مهم این است که او خود را در معرض حمله و هجوم درس نماند.

ثانیاً وقتی بدانیم و بپذیریم که آموزش عمومی، مقدمه رفتن به دانشگاه و استخدام در ادارات و سازمانهای دولتی نیست، دیگر لازم نیست که دانش‌آموز کیسه پر از معلومات پراکنده باشد. او باید در مدرسه معلوماتی را که همه کس در زندگی به آن احتیاج دارد بیاموزد و بتواند درسهای مورد علاقه خود را با راهنمایی مدرسه (و نه راهنمایی لفظی) اختیار کند (اگر چنین چیزی ممکن شود باید صورت همکاری خانه و مدرسه تغییر کند؛ اینکه انجمن خانه و مدرسه صرفاً وظیفه پول گرفتن از اولیاء را داشته باشد یا اولیاء، انجمن خانه و مدرسه را به این عنوان شناسند، فاصله میان خانه و مدرسه و بیگانگی آنها بیشتر می‌شود و امر مهم همکاری خانه و مدرسه مهم می‌ماند). همچنین دانش‌آموز باید فرصت و مجال داشته باشد که در وقت آزاد خود کتاب غیردرسی بخواند و رسوم فهمیدن و یادگرفتن و بیان کردن را بیازماید و فراگیرد.

۵- خلاصه کنم: این ظلم بزرگی است که فرزندانمان را روزی ده دوازده ساعت به کار دشوار وادار کنیم و چون از کار خود نتیجه نگیرند آنان را ملامت و احیاناً تحقیر کنیم. اگر بنا بر سرزنش باشد آنها بیشتر حق دارند ما را ملامت کنند که از تجربه، درس نمی‌آموزیم و حتی وقتی سرمان به دیوار می‌خورد از اوهام خارج نمی‌شویم.

شاید اکنون هر درس دوره راهنمایی و دبیرستان متولیان داشته باشد که حاضر نباشند یک صفحه از درس خود را کم کنند و البته ما هم می‌دانیم که همه درسهای هم مهم است اما در اینجا بحث ما در اهمیت و بی‌اهمیتی علوم نیست و قصد درجه‌بندی علوم و معلومات هم نداریم. تجربه به ما می‌گوید که دانش‌آموزان ما چندین کتاب جغرافیا و تعلیمات اجتماعی و تاریخ و ادبیات و منطق و ریاضی و زیست‌شناسی و شیمی و فیزیک ... می‌خوانند اما بهترین آنها از پاسخ دادن به آسانترین سؤالات مربوط به تاریخ و ادب و جغرافیای کشور خود

ناتوانند. دانشجویانی که به رشته ریاضی دانشکده‌های علوم وارد می‌شوند، نمره بد و کم و پائین در ریاضی دارند. حاصل شش سال تدریس زبان خارجی تقریباً هیچ است و آنهایی که شش ماه سر کلاسهای زبان خارجه بیرون از مدرسه می‌روند بیش از آنچه شش سال در مدرسه آموخته‌اند یاد می‌گیرند. درسهای دیگر هم حتی اگر به جهاتی یاد گرفته شود، از یاد می‌رود. ما اکنون به جایی رسیده‌ایم که باید مهبای پذیرش یک انقلاب در وضع آموزش باشیم. در این انقلاب نه فقط باید درسهای کتابهای درسی تغییر کند بلکه باید نسبت میان محصل با مدرسه و کتاب و درس نیز به یک نسبت آزاد مبدل شود. مقصود این نیست که نظم و قاعده و درس و کلاس را برهم بزیم، مدعا این است که اگر دانش‌آموز نمی‌داند که چرا به مدرسه می‌رود و این همه درس که می‌خواند برای چیست، لاقلاً احساس کند که تمام آنچه می‌آموزد متعلق به عالم او و لازم برای زندگی در این عالم است. ممکن است بگویند که این تمنا، تمنا محال است؛ زیرا مدرسه کار عمده‌ای جز اعمال و تثبیت قدرت ندارد. حتی اگر چنین باشد، وضع فعلی مدارس باید دگرگون شود.

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی